

یک مسیحی در ایران

۱. یک مسیحی در ایران : ما بزودی دوباره تولد عیسی مسیح را جشن می‌گیریم . درست یک سال پیش بود که من برای اولین بار با مسیح آشنا شدم. یکی از همکارانم برای من از عیسی مسیح گفت. او من را باخود در عصر روز ۲۴ دسامبر به مهمانی کوچک خانوادگی خودش برد . ما با هم آواز خواندیم، دعا کردیم و درباره داستان کریسمس شنیدیم. این دیدار به قدری زیبا بود که من در تمام مسیر با اتوبوس به سمت خانه، اشک شوق می‌ریختم، از اینکه خداوندی چنین مهربان دارم.

۲. من همواره چیزهای بیشتری درباره عیسی مسیح یاد گرفتم و از اینکه به او تعلق دارم خوشحالم، حتی با وجود تمام مشکلاتی که در سرزمینم وجود دارد. یکبار در فصل بهار ، من مریض بودم و نتوانستم به کلیسای خانگی بروم . در این روز نیروهای پلیس به کلیسای خانگی ما آمدند و همه را دستگیر کردند.

۳. من خیلی می‌ترسیدم که آنها من را نیز دستگیر کنند و به زندان بیاورند . خیلی دشوار است که به تنهایی به اعتقادات خودت بپردازي و با دیگر مسیحیان فقط از طریق اینترنت در ارتباط باشی. در فصل پاییز بسیار خسته شدم. به این معنی که از عیسی مسیح پرسیدم : آیا پیروی از تو به این معناست که باید این راه را به تنهایی سپری کنم؟ کجا هستی ای عیسی مسیح؟ لطفاً به من کمک کن؟ آه ، خیلی خسته هستم .

در بهشت، قبل از تولد عیسی مسیح

۴. خداوند پدر : انسان بالاترین مخلوق من است که او را با زیبایی و دانش فراوان خلق کردم. من انسان را نسخه خداوند نامیدم. اما چه بر سر انسان آمده. هر کسی فقط به منافع خود فکر می‌کند. آنها با هم می‌جنگند و همدیگر را می‌کشند. ثروتمندان دنبال ثروت بیشتر هستند ، در حالی که برخی در دریای بدبختی غرق میشوند.

۵. آنها دستورات من را اجرا نمی‌کنند. من نمی‌خواهم و نمی‌توانم با چنین انسان‌هایی همزیستی کنم . بهشت باید وارد عمل شود و ما باید کاری برای این مشکل انجام دهیم ! من نمی‌خواهم که مخلوق محبوب من ، خود را به کشتن دهد و یا از دست برود . فرشته : ای پدر آسمانی ، اگر آنها به قوانین تو توجه نمی‌کنند ، شاید تو باید با آنها شدید تر برخورد کنی و مجازات های سخت تری برایشان در نظر بگیری . اینطور آنها متوجه می‌شوند که تو قدرتمند ترین هستی و شاید از راه اشتباه خود بازگردند .

۶. ای پدر آسمانی، ما هر روز محبت تو را در کنار خود داریم و از این بابت هر روز احساس خوشبختی میکنیم. شاید انسان روز زمین محبت تو را، آنطور که ما درک کرده ایم، احساس نمیکنند؟ شاید اگر آنها نیز مثل ما در بهشت، محبت تو را در کنار خود حس کنند، رفتار دیگری نشان دهند؟

۷. عیسی مسیح: ای پدر، من یک نظر دارم. من به شکل انسان میشوم و محبت تو را به آنها نشان میدهم. بله، من آنها را بسیار دوست میدارم. من همیشه این اشتیاق را داشتم که روزی به شکل انسان در آیم و بر روی زمین زندگی کنم. من نمیخواهم که در یک قصر متولد شوم، بلکه مانند انسانهای فقیر. ای پدر، من میخواهم که از محبت تو برای آنها سخن بگویم.

۸. میخواهم کسانی را که به حاشیه رانده شده اند و گناهکار هستند به آغوش بگیرم و به آنها فرصت دوباره بدهم. شاید بتوانم راه حلی برای گناهان بسیار آنها پیدا کنم. محبت تو ای پدر، خواهد توانست گناهان آنها را برطرف سازد و راه بهشت را به سوی آنها بگشاید. من احساس میکنم که راه دشواری در پیش است. ولی من میخواهم که در این راه قدم بگذارم. دیگر هیچ انسانی نباید تنها و مایوس باشد. من میخواهم به سوی آنها بروم. من برای این کار آماده هستم.

مسیحی ایرانی بعد از دیدن رویای بهشت

۹. مسیحی ایرانی: چه رویای شگفت انگیزی بود. من خود را مانند یک فرد تازه متولد شده، پر از شجاعت و قدرت احساس میکنم. من مسیح را در رویای خود دیدم، در یک نور بهشتی. من دوباره عشق عیسی را نسبت به خود احساس کردم. من دوباره معجزه کریسمس را احساس کردم. بله، من به خداوند زنده و مهربان ایمان دارم! با او من میتوانم بدون ترس از روی دیوارهای بلند بپریم. من در شهر خود یک کلیسای جدید بر پا میکنم و از حالا میتوانم به افرادی فکر کنم که به وضوح، عیسی مسیح را حس میکنند.

افغانستانی ساکن آلمان

۱۰. فرد افغانستانی: بالاخره یک کار در آلمان پیدا کردم. در بخش تحویل پاکت و بسته ها. هیچکس قبلا به من نگفته بود که کار های زیادی با این شغل مرتبط هستند. بخصوص در این فصل سال و پیش از کریسمس. من با اتومبیل شرکت در محدوده برمرهافن و شهرستانهای اطراف آن کار میکنم. همه میخواهند که تا کریسمس بسته های خود را تحویل بگیرند. به همین خاطر من روزهای شنبه هم کار میکنم. من فقط برای غذا خوردن و خوابیدن فرصت رفتن به خانه را دارم.

۱۱. من قبلا شنیده بودم که خدمات رسانی در آلمان الویت خاصی دارد. ولی نمی دانستم که آلمانی ها اینقدر دنبال خدمات و مصرف کالا هستند. حالا دیگر وقت آن را هم ندارم که به دیدارهای دورهمی در

کلیسا بروم . همسر پاستور به من گفت که حداقل روزهای یکشنبه به کلیسا بیا تا بعد از مراسم و هنگام نوشیدن قهوه بتوانی بقیه دوستان را ملاقات کنی.

۱۲. بله ، من مدت زیادی است که به مسیحیت علاقه‌مند هستم و به همین دلیل روزهای یکشنبه به مراسم پرستش در کلیسا میروم و بعد از مراسم با افرادی که هم‌زبان من هستند ، صحبت میکنم . ولی من متوجه یک چیز نمی‌شوم! در آلمان خدمات رسانی بسیار مهم است . وقتی که من بسته‌های کمتری را در روز تحویل میدهم ، رئیس من از دستم عصبانی می‌شود. ولی وقتی که بیشتر از معمول ، بسته تحویل میدهم ، آنوقت من بهترین دوست او هستم .

۱۳. اما از نظر مذهبی کاملاً طور دیگری است . چون پاستور همیشه از عشق و محبت خداوند صحبت میکنم ، و اینکه خدا ما را می‌بخشد و از ما محافظت می‌کند و ما را دوست دارد . من از خودم میپرسم: پس کجاست آن خدمات انسانی ، که برای آلمانی‌ها اینقدر مهم است ؟ من اهل افغانستان هستم و در آنجا خدمات و مصرف اینقدر مهم نیست . اما با این وجود همیشه گفته می‌شود که : تو باید به قوانین خداوند پایبند باشی ! تو باید از جلال خداوند حمایت کنی !

۱۴. آنچه که خداوند در سرزمین من تعریف می‌شود را می‌توانم در حرفهای رئیس خود ببینم : وقتی که تو آنچه را که به تو گفتم انجام بدهی ، تو بهترین هستی . وقتی که انجامش ندهی ، پس تو یک فرد اضافه هستی . در مسیحیت اما عملکرد فرد مهم نیست . چون شاید تو یک فرد اضافه باشی اما با این وجود بگذارید ببینیم که در این نمایش چه چیزی گفته خواهد شد. باید چیزی درباره یوسف ، پدر عیسی مسیح باشد. یا شاید او پدر عیسی نیست ؟

یوسف و فرشته

۱۵. یوسف : مریم چطور توانست چنین کاری با من بکند ! این زن عالی و قوی ! این زن لطیف و عاشق ! از وقتی که والدین ما ترتیب ازدواج ما را دادند ، من هر لحظه بیشتر عاشق او شدم . من او را دوست دارم ! ما حتی درباره بچه دار شدن با هم صحبت کردیم . ما می‌خواستیم بچه‌های زیادی داشته باشیم . چیزی که زیاد دور از انتظار نبود. ما هنوز با هم همبستر نشدیم و بر سنت‌ها پایبند ماندیم .

۱۶. من به عهد مان پایبند هستم . مریم ، مریم محبوب من اما ظاهراً نیست. او باردار است . عمه‌ام به من گفته بود . حالا خودم نیز آن را فهمیده‌ام . این یارو کیه ؟ آیا مریم با میل شخصی ، خود را به او تسلیم کرده و همه تقوا و وفاداری اش را فراموش کرده است .

۱۷. مریم کاملاً متفاوت از چیزی است که من فکر میکردم . حالا باید چه کنم ؟ به او اتهام خیانت قبل از ازدواج بزنم ؟ آیا او باید سنگسار شود؟ یا اینکه با ناسزا و توهین از شهر ناصره بیرون انداخته شود و در نزد رومیان به عنوان فاحشه کار کند ؟ من نمی‌خواهم علیه او کاری کنم . شاید باید او را مخفیانه

ترک کنم. اما زندگی بدون مریم برای من معنی ندارد. شاید بهتر باشد که بخوابم و یک شب درباره آن فکر کنم.

۱۸. فرشته گابریل: یوسف، ای یوسف عزیز. آنچه برای مریم رخ داده بر خلاف چیزی است که تو فکر میکنی. بله، او حامله است. ولی او با هیچ مرد دیگری همبستر نشده. او از طریق روح القدس باردار شده است. خداوند در او معجزه ای قرار داده. پسر او، پسر شما، پسر خداوند و مسیح موعود خواهد شد. خداوند می خواهد که از طریق او، شروع تازه ای را برای قوم خود، اسرائیل، و تمام انسانها رقم بزند. تاکنون چنین بوده که همیشه یک قوم از پدر به پسر و پس از آن به پسرانشان ادامه داشته. ولی این امر دیگر ممکن نیست، چرا که انسانها بسیار گناهکار شده اند.

۱۹. نه تو، بلکه خود خداوند، پدرپسر تو است. پسر تو دنیا را تغییر خواهد داد. او قوم خود و تمام انسانها را از گناه نجات خواهد داد. بنابراین تو باید برای او، نام "عیسی" را انتخاب کنی. بیدار شو یوسف، تو پدر این بچه نیستی، ولی برای نقشه خداوند به وجود تو نیاز است. بعد ها تو نیز از مریم صاحب فرزندان خواهی شد. اما این نوزاد، فرزند خداوند و مریم است.

۲۰. یوسف: من در درون خود هم احساس درد، و از آن بیشتر احساس شادی میکنم. مریم با مرد دیگری رابطه نامشروع نداشته است. ما با هم خواهیم ماند. او همسر من خواهد شد و ما با هم صاحب فرزندان می شویم. بدون شرم و خجالت و یا جدایی. اما درد هم وجود دارد، چرا که مریم باردار است و من پدر فرزند او نیستم. برای لقاح مسیح به وجود من نیازی نبود.

۲۱. مادر مهم است و بالاتر از آن خود خداوند. اما من، به عنوان مرد یا پدر، آنطور که در مذهب ما مهم است، مهم نیستم. اما باز هم خوشحال هستم که مسیح متولد می شود. خداوند به سوی قوم خود خواهد آمد و گناهان ما بخشیده خواهد شد. من نیز در این نقشه خداوند نقشی دارم و باید از کودک و مریم محافظت کنم. من شخصیت اصلی نیستم ولی باز هم به وجود من نیازی است. این کودک که فرزند خداوند است، مهم تر است. من به او خدمت میکنم و از این بابت به خود افتخار میکنم.

فرد افغانستانی بعد از یاننومیم

۲۲. فرد افغانستانی: برای فردی از جامعه من، این داستان به راحتی قابل درک نیست. در فرهنگ ما، مرد یا پدر مثل یک پادشاه است. جایگاه او بعد از خداوند، مهم است. زن و فرزندان اهمیت چندانی ندارند. اما در این داستان کریسمس، مادر و همسر و فرزندش مهم هستند. مرد و نسلی که از او شکل می گیرد، مهم نیست. چون این خواست خداوند است و ربطی به مرد ندارد. بلکه مربوط به عیسی مسیح می شود، که هنوز طفلی در شکم مادرش است. او تمام گناهان ما را خواهد بخشید. و من هم همین را برای خود آرزو دارم.

۲۳. که تمام گناهانم بخشیده شوند. که دوباره می‌توانم زندگی جدیدی را شروع کنم. خوشحالم از اینکه در اینجا، برخلاف ماجرای که با رئیس خود داشتم، خدمات رسانی نقش اصلی را در برابر خداوند بازی نمی‌کند. خداوند با محبت خود و با تولد فرزندش، پایه و مبنای جدیدی را برای ما بنیانگذاری کرد. اما یوسف باید از مریم و عیسی مراقبت کند. نه خدمات رسانی، بلکه عشق و محبت از آموزه های مسیحیت است. من دوست داشته شده ام، بنابراین اجازه دارم به خداوند و به دیگران خدمت کنم.

اکرائینی ها در ایستگاه متروی شهر کیف

۲۴. پسر: مادر، شب کریسمس است و ما باز هم در خانه نیستیم. پدر در خط مقدم است. روس ها خانه ما را بمباران کرده اند و اینجا، پیش خاله اولگا، هنوز در امان نیستیم. دوباره کریسمس در ایستگاه مترو، زیر زمین.

۲۵. مادر: واقعا متاسفم. الان سال چهارم است که کریسمس با جنگ همراه شده. این برای تو و من، و از همه بیشتر برای پدر، بسیار دشوار است. اما این پایین، در ایستگاه مترو، حداقل در امان هستیم. اینجا یک درخت کریسمس هست. ما اینجا کریسمس را مثل دیگر کشورهای اروپای غربی، در شب ۲۵ دسامبر جشن می‌گیریم، و نه مثل کشور روسیه، در شب ۶ ژانویه. برای همین است که پوتین عصبانی شده و این همه بمب بر سر ما ریخته است. به همین خاطر ما اینجا هستیم.

۲۶. پسر: اما من می‌خواهم که باز هم کریسمس را مثل قبل، که مادر بزرگها پیش ما بودند و خانه پر از تزئینات بود، جشن بگیرم. برای من کریسمس یعنی در خانه بودن و خانه ما، آنطور که قبلا بود، دیگر وجود ندارد. پس دیگر لازم نیست که کریسمس را جشن بگیریم. مادر: نگاه کن. آن جلو مردم دارند یک نمایش اجرا می‌کنند. آیا آن نمایش کریسمس درباره مریم و یوسف نیست؟ بیا، ما با هم به آنجا می‌رویم.

هیچ اتاق خالی در مسافرخانه نیست

۲۷. مریم: بالاخره به بیت لحم رسیدیم. یک سفر دشوار از شهر ناصره تا اینجا. فقط بخاطر سرشماری لعنتی قیصر آگوستوس. یوسف: مهم این است که ما در اینجا، مکانی برای خوابیدن پیدا می‌کنیم. من افراد زیادی را غیر خودمان می‌بینم که بخاطر این سرشماری به شهر زادگاه داوود پادشاه آمده‌اند.

۲۸. مریم: اما من به جای برای اقامت نیاز دارم! احساس می‌کنم که به زودی زمام زایمان فرا می‌رسد. پسر ما، پسر خداوند بزودی متولد خواهد شد. یوسف: "هتل رزرو شده است"، "اتاق خالی نداریم"، "پانسیون پر شده است". مریم، اینجا هیچ جای خالی وجود ندارد. شهر بیت لحم پر شده است. کجا باید اقامت کنیم؟

۲۹. مریم: شاید اینجا جایی برای ما و فرزندمان باشد؟ مهماندار شرور: دوباره یک نفر از جلیلیه. من این را از لهجه شما متوجه میشوم. اینجا شهر بیت لحم، شهر داوود در یهودیه است و ما با مردم جلیلیه کاری نداریم، به ویژه کسی با این شکم بزرگ. به اندازه کافی بچه ی جلیلی در دنیا وجود دارد! گم شوید!

۳۰. مهماندار خوب: ای مرد، به زودی همسر تو صاحب فرزند می شود. من اتاق خالی در هتل ندارم. اما یک اصطبل قدیمی دارم که میتوانی در آنجا کودک خود را به دنیا بیاوری. خداوند به شما برکت بدهد. مریم و یوسف: ممنون، ممنون ای زن نیکو. خداوند به تو هم برکت بدهد.

اکرابنی ها در ایستگاه مترو

۳۱. مادر: چقدر قشنگ بود. در هر کدام از ایستگاه های مترو قسمتی از داستان کریسمس اجرا می شود و در اینجا این قسمت اجرا شد. پسر: وقتی عیسی به دنیا آمد هم یک خانه گرم و راحت برای پسر خدا وجود نداشت! مادر: همچنین هیچ درخت کریسمس و یا غذای گرم در کنار مادر بزرگ و پدر بزرگ هایش. پسر: حتی هیچ اتاقی در یک هتل، به مریم هم که کلمات توهین آمیز گفته شد.

۳۲. مادر: درست مثل انسانی که هیچ سرزمینی ندارد، در یک اصطبل و در طبیعت متولد شد. پسر: عیسی مسیح طوری متولد شد که می توان امروزه آن را به افراد پناهجو در یک ایستگاه مترو در شهر کیف و در زمان جنگ تشبیه کرد. مادر: درست مثل ما! من معتقدم که عیسی می خواست که همبستگی خود را با ما و تمام انسانها یی که در جنگ، پناهندگی و یا فقر زندگی می کنند و متولد می شوند، نشان دهد.

مادر بزرگ و نوه در شهر برمرهافن

۳۳. نوه: مادر بزرگ، دوباره کریسمس شده، اما دلیلی برای جشن گرفتن وجود دارد؟ در بسیاری از کشورها، جنگ حاکم است و زمین همچنان گرم تر می شود، با وجود اینکه زمستان شده. ما در یک زمانه راستگرا، با سیاستمداران راستگرا و دیکتاتورهایی که جایگاه ها را در دست دارند، زندگی می کنیم. پناهندگان به حاشیه کشانده میشوند و یا اخراج میشوند. از زمان پاندمی تا الان من ندرتا نمره خوبی در مدرسه داشته ام و هنوز نمی دانم که آیا موفق میشوم که دیپلم خود را بگیرم.

۳۴. مادر و پدر مرتب با هم دعا می کنند و شاید از هم جدا شوند. اخیرا با دوستم قطع رابطه کردم و احساس تنهایی میکنم. دیگر چه دلیلی برای جشن گرفتن وجود دارد. مادر بزرگ: الان کریسمس است. عیسی، فرزند خداوند متولد شده. ما به مراسم پرستش می رویم، به همدیگر هدیه می دهیم، دور هم غذا می خوریم. این جشن دوست داشتنی است!

۳۵. نوه: من در بچگی همیشه کریسمس را دوست داشتم . تو همیشه همراه با پدربزرگ در کنار ما بودی. تو همیشه برای ما خانه از کیک می پختی و همراه ما آواز کریسمس می خواندی. خیلی زیبا بود ! ولی من حالا بزرگ شده ام و کریسمس دیگر مثل دوران کودکی به من حس خوبی نمی دهد.

۳۶. دیگر چه امیدی برای من وجود دارد ؟ دیگر به چه چیزی می توانم تکیه کنم وقتی که در دنیای بزرگ بیرون و در دنیای کوچک کودکی من همه چیز در حال از بین رفتن است ؟ مادربزرگ: بیا نگاه کن . من یک ویدئو از نمایشنامه گهواره دارم که ۵ سال پیش تو در آن به عنوان پذیرنده آیین مسیحیت شرکت کرده بودی. تو در آن نقش فرشته ای را داشتی که به چوپانان خبر خوش تولد مسیح را اعلام میکردی .

چوپانان و فرشته

۳۷. چوپان ۱: امشب دوباره سرد می شود و ما باید نوبتی از گوسفندان خود مراقبت کنیم . لعنتی ! شرایط دارد روز به روز برای ما سختی تر میشود. مردم بیت لحم نمی خواهند با ما ، اراذل و اوباش ، طوری که آنها ما را صدا می کنند ، کاری داشته باشند. هر وقت به شهر آنها می رویم ، از ما دوری می کنند. آنها به شهر خود بسیار افتخار می کنند ، چون شهر داوود است .

۳۸. چوپان ۲: تو خیلی خسته هستی . اما حق با توست . زمان به سختی می گذرد. رومیان هر روز مالیات زیادی از ما می گیرند. وضع پادشاه ما ، هیرودیس ، هم بهتر از آنها نیست . او ثروت زیادی را برای خانواده اش هزینه می کند. کشور و مردمش برای او اهمیتی ندارند .

۳۹. چوپان ۳: زندگی چوپانی اصلاً زندگی خوبی نیست . چوپان ۱: من تعجب می کنم که خدای ما کجاست . او خدای قوم اسرائیل است. چرا اجازه می دهد که ما در بدبختی زندگی کنیم ؟ چرا هیچ نشانه ای به ما نمیدهد که بفهمیم برای او عزیز هستیم ؟ او چه زمانی می خواهد که نور خود را در این تاریکی به ما نمایان کند ؟

۴۰. فرشته: گوش کنید ای چوپانان عزیز . خدا شما را فراموش نکرده است. شما عزیزان خداوند هستید . او شما را برگزیده تا اولین کسانی باشید که مژده او را می شنوید. من از آسمان خبری نیکو برای شما آورده ام ! مسیح موعود ، اینجا در شهر بیت لحم و در نزدیکی شما متولد خواهد شد . او به شکل یک نوزاد کوچک به دنیا خواهد آمد . او فقیر متولد می شود ، همانطور که شما نیز فقیر هستید . او در گهواره ای از آخور حیوانات نهاده شده . شما اول به دیدار او روانه شوید .

۴۱. چوپان ۲: اینجا واقعا یک گهواره با یک نوزاد تازه متولد شده است ! و والدین دلسوز او نیز اینجا هستند . آیا واقعا این نوزاد همان مسیح موعود است ؟ یوسف: خوش آمدید ای چوپانان عزیز . بله ، در این گهواره ، فرزند ما ، عیسی ، خوابیده ، که معنی اسم او " خدا کمک می کند " است . او مسیح ، پسر خداوند و منجی ما است . جاوتر بیایید . نترسید . ما هم مثل شما فقیر هستیم .

۴۲. چویان ۱ : متأسفانه ما هدیه ای همراه خود نداریم . حتی چیزی برای بخشیدن هم نداریم . ما به سختی می‌توانیم شکم خود را سیر کنیم . ای مسیح ، ما فقر ، سختی و اندوه خود را به تو می‌دهیم. این تمام زندگی ماست و ما ایمان داریم که تو میتوانی آنها را به دوش بکشی و دگرگون کنی .

۴۳. مریم : مسیح ما به شما ثروت آسمانی ، زندگی اش و نور بیکران زندگی را هدیه خواهد کرد. این نور بر تمام بدبختی ها و تاریکی های شبانه و نا امیدی های روح شما خواهد تابید . شاد باشید . مسیح در بین تمام فقر ما ، اینجاست . خداوند جلال اکنون در بین ماست . چویان ۳ : سپاس بخاطر عیسی مسیح! ای خداوند ما ، من عاشق تو هستم !

مردان خردمند در کنار گهواره

۴۴. کاسیار : من از آفریقا این همه راه را تا اینجا آمده ام . ستاره تو ای فرزند ، بر ما نیز نمایان شده است . تو مثل یک نور امید برای ما در قاره سیاه و زیبای آفریقا هستی . درست است که من فرد دانایی هستم ، ولی در بین مردمان ما افراد فقیر زیادی وجود دارند . ما به امید و نور احتیاج داریم ، و ای کودک ، ما آن را نزد تو پیدا کردیم . نام تو " خدا کمک می‌کند " است ، تو عیسی مسیح و فرزند خدا هستی ! یک نوزاد کوچک ، اما پر از انرژی !

۴۵. می‌خواهم به تو عشق بورزم و به تو خدمت کنم . طلایی که دور از اینجا جمع آوری کرده ام ، هدیه من به توست . تو خود برای ما مانند طلا هستی ، تو تجسم یک عشق به شکل انسان هستی . می‌خواهم که این طلا از آفریقا را در دستان تو قرار دهم و تو با آن به فقیران اینجا کمک کنی . چرا که بخشندگی در ذات توست .

۴۶. ملکیور : سرزمین من امپراطوری پارس است و من یکی از خردمندان آن هستم . ما همیشه به دنبال خرد ، نور و شادی بوده ایم ، ولی اکنون تاریکی بر ما حکومت می‌کند. دین آنها باعث گریه ماست . ما خشم ، غضب و مجازات را نمی‌خواهیم، بلکه به دنبال عشق ، بخشش و شفا هستیم . ای عیسی مسیح، ما از تو شنیده ایم و این پیام را به دیگران بشارت می‌دهیم .

۴۷. ما سرزمین مادری خود را رها کرده و به سوی تو سفر کرده ایم ، ای پسر خداوند . من ایمان دارم که تو بالاترین هستی و روزی خود را برای همه فدا خواهی کرد . گناهان ما به واسطه خون تو بخشیده خواهد شد. من این عود را به تو تقدیم میکنم که نمادی از کاهنی و بخشش است .

۴۸. بالتازار : من از کردستان می‌آیم و از دانشمندان آنجا هستم . من در آنجا به کرها درس می‌دهم . ما سرزمینی برای خود نداریم و در شهرهای مختلف پراکنده شده ایم . حاکمان این دنیا همیشه ما را تحت فشار می‌گذارند. ما به دنبال پادشاهی هستیم که با خلوص و مهربان باشد و خود را وقف ما کند.

۴۹. ما به دنبال پروردگاری هستیم که در پریشانی ها در کنار ما باشد و به ما قدرت و شجاعت بدهد .
ای عیسی ، من ایمان دارم که تو همان کسی هستی که ما به او نیاز داریم . به عنوان هدیه برای تو مور
آورده ام . مور نشانه اتحاد بین ما و توست . مور نماد رنج و درد است . تو تمام پریشانی های ما را از
بین خواهی برد . تو، ای خداوند ، ما را به پادشاهی خود ، جایی که در آن همه اشکها خشک خواهد شد،
میرسانی.

مردم این دوره در کنار گهواره

۵۰. مادر : ای عیسی ، حالا دیگر این نمایش کریسمس نیست که بازی می شود، بلکه ما نیز در آن
حضور داریم . ما کریسمس را در این ایستگاه مترو می گذرانیم و تو در یک اصطبل به دنیا آمدی. چقدر
خوب است که تو در کنار مردمی هستی که خانه و زندگی خود را بر اثر جنگ و خشونت و ظلم از
دست داده اند . تو همیشه در کنار ما هستی ، پس ما نیز در شرایط سخت تنها نیستیم .

۵۱. اگرچه صلح هنوز در کشور ما برقرار نشده ، ولی تو همچنان در کنار ما هستی تا به ما آرامش
بدهی . این برای زندگی روزمره من در دوران جنگ ، یک آرامش است. این به من امیدواری می دهد
که جنگ بزودی به پایان می رسد. پسر: بیا مادر ، بیا در کنار کودک زانو بزنیم .

۵۲. فرد افغانستانی : حالا ای عیسی ، ای پسر مریم ، ای پسر خداوند، من در کنار تو هستم . با تو
نیازی به خدمات رسانی ندارم و پس از یک روز کاری ، در کنار تو استراحت میکنم . اگر چه لازم
نیست که کاری انجام دهم ، ولی می خواهم این بسته را به تو بدهم . من آن را با عشق بسته بندی کرده ام
، چون تو را بسیار دوست دارم . در کنار تو، من در امان هستم ، پس می خواهم این اسباب بازی زیبا را
به تو بدهم .

۵۳. مادر بزرگ : من همیشه و از زمان بچگی به تو علاقه داشته ام . و حالا خوشحال هستم که تو را
می بینم و اشک شادی از چشمانم سرازیر می شود. من به آرزوی بزرگ خود رسیدم . این لحظه برای من
بسیار شگفت انگیز است .

۵۴. نوه : دنیا خیلی ناامیدکننده به نظر می رسد و ما نیز مشکلات زیادی داریم . اما حالا احساس خیلی
خوبی دارم ، خوشحالم و امید به من بازگشته است . فکر میکنم که همه اینها بخاطر توست . تو ای
کودک کوچک و ای هدیه آسمانی به من قدرت و شجاعت بده تا بتوانم بر زندگی خود مسلط شوم .

۵۵. فرد مسیحی از ایران : من اکنون در کنار گهواره تو ایستاده ام، ای عیسی مسیح. تو ناجی من
هستی و من به تو تعلق دارم . تو به من زندگی دوباره می بخشی و من نیز به تو توکل میکنم . روح

القدس تو به من این شجاعت را می‌دهد که شاهی برای تو باشم و به همه مردم خواهم گفت که تو عشق واقعی و امیدبخش هستی .

۵۶. یوسف : از همه شما عزیزان برای آمدنتان به نزد گهواره عیسی مسیح ، فرزند کوچکمان ، سپاسگزاریم. مریم : آنچه که گفتید ، باعث تقویت ایمان ما به فرزند خداوند ، عیسی مسیح ، می‌شود. من تمام این کلمات را در قلبم حفظ میکنم و آن را گرامی میدارم . عیسی به همه شما برکت خواهد داد.

۵۷. کریسمس مبارک